

نقش و آثار بدن در حدوث نفس از دیدگاه ابن‌سینا و ملاصدرا

فروغ السادات رحیم پور^۱، زهرا حیدری^۲

۱- دانشیار دانشگاه اصفهان

f.rahim@ltr.ui.ac.ir

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه اسلامی دانشگاه اصفهان

چکیده

از نظر ابن‌سینا و ملاصدرا حدوث نفس از ناحیه علل مفارقه (عقل فعال) به سبب استعداد و آمادگی بدن و فراهم شدن مزاج و ترکیب بدنی معتدل و متناسب است. بدن با آثار و نقش‌های مهمی که در مرحله حدوث نفس ایفا می‌کند مرجح حدوث و عامل تعیین نفس است. تکثر و تمایز نفوس در ابتدای حدوث، به وسیله بدن و عوارض بدنی تحقق می‌پذیرد. همچنین، بدن موجب استکمال و منع تعطیلی وجود نفس و قوای آن می‌شود. بدن در مرحله حدوث نفس نقش‌ها و آثار مهم دیگری دارد که در مقاله حاضر با تکیه بر دیدگاه ابن‌سینا و ملاصدرا به آن خواهیم پرداخت.

واژه‌های کلیدی: بدن، حدوث، نفس، ابن‌سینا، ملاصدرا

مقدمه

انسان یعنی بدن، روا نیست. یکی از مواضعی که بدن در آن نقش اساسی ایفا می‌کند مرحله حدوث نفس است.

نفس به عنوان موجودی مجرد و بدن به عنوان امری مادی، تشکیل دهنده نوع تام انسانی اند و به تعبیری وجود انسان تشکیل شده از این دو عنصر متفاوت است. آن چه در این نوشتار مورد توجه قرار داده شده تبیین و تحلیل دیدگاه دو فیلسوف اسلام، ابن‌سینا و ملاصدرا، در مورد نقش و آثار بعد مادی وجود انسان در حدوث و ایجاد نفس و

وجود انسان از ابعاد و زوایای مختلفی قابل تأمل و بررسی است. نفس به عنوان اصلی‌ترین جزو هویت انسان همواره مورد بحث و موشکافی دقیق فلاسفه قرار گرفته و نظریات متفاوتی در مورد چیستی نفس، نحوه وجود و پیدایش آن، ارتباط نفس و بدن و مسائلی از این قبیل از سوی فیلسوفان مطرح شده است. در کنار اهمیت بسزای نفس، غفلت از اهمیت و تأثیر بعد دیگر وجود

که با طی کردن مراتب کمال، مجرد و نفس می‌شود.

دیدگاه ابن سینا و ملا صدرا در مورد حدوث نفس

مسئله حدوث و قدم نفس پیشینه ای بسیار طولانی دارد. در آرای متأخرین دو دیدگاه اساسی در مورد حدوث و قدم نفس وجود دارد: یکی دیدگاه ارسطویی است که مطابق آن نفس موجودی است حادث که قبل از بدن وجودی نداشته و دیگری دیدگاه افلاطونی است که معتقد به قدیم بودن نفس است.

ابن سینا و ملاصدرا هر دو پیرو رأی ارسطویی و قایل به حدوث نفس اند^۱ با این تفاوت که ابن سینا قایل به حدوث نفس و مخالف هر گونه قدم است اما ملاصدرا قائل به حدوث نفس بما هی نفس و قدم نفس در مرتبه عقل است. همچنین، دیدگاه این دو راجع به کیفیت این حدوث متفاوت است.

ابن سینا معتقد است که نفس روحانیه الحدوث است؛ یعنی از همان ابتدای خلقت و حدوث، موجودی است مجرد و مبرا از ماده، اما این حدوث و وجود روحانی، بدون وجود بستر جسمانی مناسب و مستعد امکان پذیر نیست: «أنَّ النفس تحدث كلما يحدث البدن الصالح لإستعمالها إياه و يكون البدن الحادث مملكتها و ألتها.» (ابن سینا، ۱۳۶۴: ۳۷۶)

با فراهم آمدن مزاج مستعد و به تعبیری با امتزاج عناصر چهارگانه (آب، هوا، آتش و خاک) و تشکیل مزاج مناسب و معتدل بدنی، نفس متناسب

در نهایت، تشکیل هویت انسان است. پرسش اساسی این است که با پذیرش حادث بودن نفس، که مورد تأیید و اتفاق هر دو فیلسوف است، آیا نفس حادث در حدوث و تحقق وجود خود محتاج به بدن است یا بی‌نیاز از آن است؟ و به دنبال آن، اگر بدن محتاج إلیه نفس است سبب این نیاز چیست؟ به عبارتی بدن چه کارکردها و نقش‌هایی در حدوث نفس ایفا می‌کند؟

مطابق دیدگاه سینوی نفس روحانیه الحدوث و مطابق دیدگاه صدرایی نفس جسمانیه الحدوث است. اگرچه مبنا و دیدگاه این دو اندیشمند در حدوث نفس متفاوت است اما با بررسی رأی هر یک، می‌توان به اهمیت و نقش اساسی بعد مادی وجود انسان و به تعبیری "بدن"، در حدوث نفس پی‌برد.

چنان که یاد شد از دیدگاه ابن سینا حدوث نفس روحانی است و نفس به عنوان موجودی مجرد و روحانی از عالم اعلا به بدن می‌پیوندد. این پیوند و حدوث، اتفاقی و بدون زمینه استحقاقی نیست و از ابتدای حدوث نفس، بدن و ترکیب بدنی (مزاج) مستعد، زمینه‌ساز و شرط تحقق و احداث نفس است و اینجاست که اساسی‌ترین نقش بدن در فرآیند حدوث نفس روشن می‌شود.

صدرالمتألهین با توجه به مبانی خاصی که دارد (حرکت جوهری - اصالت وجود - تشکیک وجود)، نفس را جسمانیه الحدوث می‌داند؛ بدین معنا که نفس در ابتدای حدوث و تعلقش به بدن، وجودی ادنی و ضعیف و مادی دارد و در طی حرکت جوهری و استکمالی، رو به رشد و تعالی و روحانیت پیش می‌رود. در واقع همین بدن است

مکان‌هایی که مشتمل بر ماده اند، زمان مختص به حدوث آن‌ها و علل تقسیم کننده آن‌ها مانند اعراضی چون سیاهی، سپیدی و غیره که جسم را قسمت می‌کنند؛ در مورد نفوس قدیم، از میان این عوامل یاد شده، ماهیت و لوازم آن به سبب این که میان همه افراد نوع، متفق و یکسان است و همه در آن متحدند نمی‌تواند عامل تکثر این نفوس باشد پس به ناچار باید عامل تکثر و تمایز آن‌ها ماده (یعنی بدن) و لوازم آن باشد. اما بحث ما در مورد نفوسی است که مقدم بر بدن و ماده اند و نفس در این حالت، ماهیت مجردی است که بدون بدن و ماده است و از طرفی بدن است که عامل تعیین و تکثر است. بر همین اساس، تحقق و وجود نفوس، قبل از بدن محال است چون مطابق قاعده «الشیء مالم یتعین لم یوجد»، شیء برای وجود یافتن باید تعیین یابد، از طرفی عامل تکثر و تعیین آن‌ها که بدن است وجود ندارد. شیخ، به این ترتیب فرض وجود نفوس قبل از بدن، با وصف کثرت را باطل می‌کند و سپس، به ابطال تحقق نفوس با وصف وحدت در این حالت می‌پردازد به این شکل که اگر فرض کنیم نفوس قبل از بدن، واحدند از دو حال خارج نیست یا نفس متجزی و جدا جدا شده و به هر شخص تعلق گرفته است یا اینکه نفس با همان وحدتش به افراد تعلق می‌گیرد. حالت اول باطل است به سبب اینکه حقیقت مجرد و بسیط (نفس پیش از بدن)، محال است که تجزیه شود و ابطال حالت دوم نیز روشن است چون (مستلزم تناسخ است و) در این صورت لازم می‌آید که همه افراد، در صفات ذاتی از قبیل علم و جهل و غیره یکسان باشند، برای مثال هر چه زید می‌داند عمرو

با آن از سوی مفارقات (عقل فعال یا واهب الصور) افاضه و احداث می‌شود. هرچه تغییر و تبدل میان عناصر و کیفیت پدید آمده (مزاج)، به اعتدال نزدیک‌تر باشد، مزاج، مستعد و آماده دریافت نفس شریف تری است و از این میان، نفس آدمی معتدل‌ترین مزاج را داراست و به دنبال آن شایسته دریافت نفسی شریف‌تر از نفس نباتی و حیوانی (یعنی نفس ناطقه) است (ابن سینا، ۱۳۷۸: ۲۸۶). شیخ می‌نویسد: «لازم آید که نفس محدث باشد و حدوث او آن وقت باشد که تنی حادث شود شایسته و مزاج تن سبب است مر پذیرای تن نفس را... و به پیوند کردن نفس با بدن، نوع مردم تمام شود و به فعل حاصل آید و آن سبب مفارق... چون مزاج تن، مزاجی شایسته حاصل آید تن را نفس آفریند و تعلق نفس با تن حاصل شود.» (ابن سینا، ۱۳۸۸: ۵۸۰).

استدلالی که ابن سینا در بیشتر آثار فلسفی خود بر حدوث نفس بیان داشته و به وجهی روشن کننده نقش مهم بدن در اثبات حدوث نفس است به شرح زیر است:

با فرض قدم نفس و تقدم آن بر بدن سوالی که مطرح می‌شود این است که آیا این نفوس واحدند یا کثیر؟ اگر کثیرند، کثرت آن‌ها چگونه تحقق می‌پذیرد؟ شیخ در پاسخ به این سؤالات، استدلال خود را چنین بنا می‌گذارد که نفوس انسانی اگر پیش از بدن موجود باشند یا واحدند یا کثیر؛ تکثر اشیا یا از جهت صورت و ماهیت است، یا از جهت لوازم ماهیت و یا از جهت نسبتی است که با ماده دارند و به زمان و مکان و اعراضی که اشیا را از هم جدا می‌کند (یعنی ماده و لوازم آن؛ همچون

قوه به فعل و طی کردن مراتب کمال، موجودی است روحانی البقا (ملاصدرا، ۱۳۹۱/الف: ۳۲۸-۳۲۹). مطابق اصل حرکت جوهری، نفس موجودی است که در پیدایش و وجود خود در نشئه طبیعت و دنیا نیازمند به زمینه مادی است اما در بقای خود از ماده و زمینه‌های مادی بی نیاز است.

ملاصدرا با تکیه بر مبانی و ابتکارات فلسفی خود به ویژه حرکت جوهری، دلایلی بر رأی خاص خود یعنی حدوث جسمانی نفس اقامه می‌کند. برای روشن شدن مبنای صدرالمتألهین لازم است به ذکر یکی از دلایل وی بر حدوث نفس بپردازیم:

ملاصدرا در جلد هشتم اسفار حدوث نفس را به واسطه حدوث بدن می‌داند بدین سبب که نفوس، متجدد و دگرگون شونده از پایین‌ترین حالات جوهری به بالاترین حالات اند؛ مبنای ملاصدرا در این دلیل، حرکت جوهری نفس است. بیان استدلال بدین شکل است:

«اگر نفوس در ذات خود قدیم بودند باید از حیث فطرت و ذات، دارای جوهری کامل باشند و نقص و نارسایی گریبانگیرشان نشود، و اگر در ذات خودشان از حیث وجود ناقص و نارسا نبودند، نیازمند به آلات و قوایی که بعضی از آنها نباتی و بعضی دیگرشان حیوانی باشند نبودند.» (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۸: ۳۸۵). این دلیل مشتمل بر دو مقدمه است که مقدمه دوم آن مؤید و مبین مبنای خاص صدرا است:

مقدمه اول: اگر نفوس در ذات خود قدیم بودند، باید از حیث فطرت و ذات، دارای جوهری

نیز بدانند و بالعکس، که این امر باطل است. نتیجه‌ای که ابن سینا از این استدلال می‌گیرد این است که نفس قدیم نیست و حادث است به حدوث بدن مناسب با خودش (ابن سینا، ۱۳۶۴: ۳۷۵-۳۷۶ و ابن سینا، ۱۳۷۵: ۳۰۶-۳۰۷). شیخ الرئیس در این استدلال به حصر عقلی، فرض تحقق نفس، پیش از بدن به هر نحوی را باطل می‌کند. نفی قدم و ابطال حیات پیش از بدن برای نفس، به سبب عدم وجود عامل تمیز و تعیین نفوس، یعنی بدن عنصری و عوارض مادی در نشئه قبلی است. بنابراین، نبود نفس در حیات سابق بر بدن و اثبات حادث بودن نفس، با فقدان بدن (به عنوان عامل تعیین و تمایز) در حیات قبلی ارتباط دارد.

با توجه به دیدگاه شیخ الرئیس، روشن می‌شود که بدن عامل زمینه‌ساز و شرط تحقق حدوث و وجود نفس است و در واقع بدن علت معدّه و زمینه‌ساز وجود و حدوث نفس از ناحیه مفارقات است (ابن سینا، ۱۹۵۲م: ۱۰۱).

پس از روشن شدن نظر ابن سینا، به منظور بررسی نقش بدن در حدوث نفس، لازم است به بیان رأی صدر المتألهین در این خصوص و تفاوت آن با دیدگاه شیخ بپردازیم.

ملاصدرا بر خلاف شیخ الرئیس قایل به حدوث جسمانی نفس است و معتقد است که نفس حادث است "به حدوث بدن" نه "با حدوث بدن". در واقع نفس در ابتدای حدوث، همان بدن است (و از همین مواد و عناصر موجود در این عالم پدید می‌آید و در این هنگام صورتی است قائم به بدن) ولی پس از کامل شدن و خروج از

می‌کنند؛ بدن بودنِ بدن در ارتباط آن با نفس معنا می‌یابد و نفس بودن نفس نیز به سبب تعلقی است که به بدن دارد و هر دو معتقدند که بدن است که پیش از تعلق نفس به آن، با طی کردن مراحل، استعداد و صلاحیت دریافت و افاضه نفس را پیدا کرده است و چنین نیست که نفس به عنوان موجودی جوهری و مجرد به یک باره و طفره‌وار به جسمی مادی تعلق بگیرد و یکی نفس و دیگری بدن شود؛ بلکه هنگامی که عناصر بسیط در یک ترکیب خاص به هم پیوند می‌خورند شکل معدنی پدید می‌آید که با طی مراحل و مراتب مختلف، ترکیبی خاص و دارای مزاجی خاص می‌شود و شایسته افاضه و تعلق نفسی متناسب با خود می‌شود. به عقیده ابن‌سینا همین ترکیب مناسب و مستعد، زمینه ای فراهم می‌آورد که نفس روحانی، حدوث روحانی یابد و به بدن تعلق گیرد اما از دیدگاه ملاصدرا این شیء مرکب، در مسیر رشد و حرکت قرار دارد و با طی کردن مراحل و مراتب مختلف، زمینه پیدایش نفسی می‌شود که ذاتاً روحانی است هرچند در هنگام حدوث جسمانی است (ذبیحی، ۱۳۸۸: ۱۱۷). ابن‌سینا و ملاصدرا هر دو معتقدند که حدوث نفس به وسیله بدن است و اگر این جسم خاص یعنی بدن نباشد، نفس افاضه نمی‌شود.

از نظر ابن‌سینا آنگاه که بدن و مزاج خاص بدنی مستعد و شایسته دریافت نفس شد، نفس به اذن حق تعالی و از ناحیه عقل فعال افاضه می‌شود و از همان لحظه نخست افاضه و حدوث، نفس واجد تمام قواست و بالفعل نفس است اما در کمالات بعدی خود نیازمند به بدن و آلات مادی

کامل باشند و در این صورت نیازمند به آلات و قوا نیستند.

مقدمه دوم: اما در جای خود ثابت شده که نفوس، متجدد و دگرگون شونده از پایین‌ترین حالات جوهری به بالاترین حالات اند.

نتیجه: پس نفوس در ذات خود قدیم نیستند بلکه حادث اند.

اساس و شالوده این استدلال، حرکت جوهری نفوس از نقص به سمت کمال است. در واقع نفس در مرتبه نازل خود و بلکه در نازل‌ترین مرتبه قرار دارد و در این مرتبه نفس جسم (صورت جسمانی) ضعیفی است که به تدریج رو به کمال و نفس شدن در حرکت است. بنابراین، در ابتدای حدوث و پیدایش، نفس جسمانی است و به تدریج و در طی فرآیند حرکت جوهری به سمت روحانی شدن و تجرد در حرکت است.

مقایسه دیدگاه ابن‌سینا و ملاصدرا در مورد حدوث نفس و جایگاه بدن

بیان دیدگاه این دو فیلسوف و بررسی دلایل هر یک، اختلاف اساسی و مبنایی این دو در مسئله مورد بحث را نشان می‌دهد. با این حال، بن‌مایه تمام استدلال‌ها بر حدوث نفس، تأکید بر این نکته است که نفس حقیقتی جوهری و متعلق به بدن است و اگر نفس متعلق به بدن نبود، نفس دیگر نفس نبود بلکه عقلی از عقول و موجودی قدیم بود.

وجه اشتراک ابن‌سینا و ملاصدرا این است که هر دو بر این باورند که نفس و بدن دو حقیقت جوهری اند که با یکدیگر معنا و ارتباط پیدا

است و با آلت و جسم (بدن) به کمالات خود نائل می‌شود: «بل إنما هی ذات آله بالجسم» (ابن سینا، ۱۳۷۹: ۲۶۵). بیان قید آلی و خاصیت ابزارری بدن برای نفس نشان دهنده این است که نفس در ابتدای حدوث به صورت بالقوه همه کمالات خود را داراست و صرفاً برای به فعلیت رساندن این کمالات نیازمند ماده و بدن است و نفس در ذات و جوهر خود امری روحانی است.

در مقابل این دیدگاه، ملاصدرا معتقد است نفس در ابتدای حدوث فاقد کمالات است و حتی نفس را مجرد نمی‌داند. از نظر ملا صدرا نفس در ماده و با ماده حادث می‌شود ولی در اثر حرکت کامل شدن، روحانیه البقا می‌شود و این سیر کامل شدن را در مراتب وصول به مراحل شدیدتر وجود، ادامه می‌دهد و با حفظ وحدت شخصی، در نهایت، به تجرد راه می‌یابد (مصباح یزدی، ۱۳۷۵: ۵۹-۶۰).

روشن شد که دیدگاه ملاصدرا و ابن سینا در نحوه تکوین و پیدایش نفس متفاوت است و این تفاوت به مبانی این دو بر می‌شود در عین حال، با بررسی رأی هر یک، صرف نظر از اختلافاتی که دارند، می‌توان به نقش‌ها و آثار مهم بعد مادی وجود انسان در حدوث و پیدایش نفس پی برد. ما در این نوشتار به طور جداگانه به بررسی دیدگاه هر یک از این دو فیلسوف در این زمینه می‌پردازیم.

نقش و آثار بدن در حدوث نفس از دیدگاه

ابن سینا

با توجه به سخنان شیخ در باب حدوث نفس،

می‌توان دریافت که بدن به عنوان علت معده و عامل زمینه‌ساز، با نقش‌ها و تأثیرات مهمی که دارد، شرط تحقق و حدوث نفس از ناحیه مفارقات (عقل فعال) است. و با حدوث نفس و تعلق آن به بدن است که نوع انسانی کامل می‌شود. به طور کلی می‌توان نقش‌های بدن در ابتدای حدوث نفس و در شروع حیات دنیوی از دیدگاه ابن سینا را چنین بر شمرد:

۱- بدن شرط حدوث و تحقق نفس است. با آماده شدن بدن و مزاج مناسب و مستعد است که حدوث نفس از ناحیه مفارقات واجب و لازم می‌شود و به همین سبب بدن علت معده و زمینه‌ساز لزوم وجود و حدوث نفس از ناحیه علل مفارقه است. «... أن تهيؤ الأبدان يوجب أن يفيض وجود النفس لها من العلل المفارقه» (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۳۱۸).

هنگامی که ماده انسانی (بدن)، مستعد و مهیای قبول نفس انسانی شد و اهب الصور نفس را به آن افاضه می‌کند زیرا فعل و افاضه او دائمی، ضروری و واجب است (ابن سینا، ۱۴۰۴ق: ۱۱۰). شیخ الرئیس مزاج مستعد را به جسم شفافی تشبیه می‌کند که قابلیت دریافت نور خورشید را دارد و در این حالت نور خورشید، ضرورتاً و بدون توقف به آن افاضه می‌شود. (به همین ترتیب، در صورت استعداد و تهیؤ مزاج نیز نفس ضرورتاً از ناحیه عقل فعال افاضه می‌شود). وی خاطر نشان می‌کند که صدور اشیا از ناحیه عقول و مفارقات به نحو ضروری است و اگر اتفاق بیفتد که شیئی صادر نشود، این امر از جهت قابل است (یعنی به سبب ضعف قابل است) نه از جهت فاعل. بر این اساس،

(نفس) إذا وجدت متشخصه، فإن مبدأ تشخصها يلحق بها من الهيئات ما تتعين به شخصاً و تلك الهيئات تكون مقتضية لاختصاصها بذلك البدن... و يكون هو بدنها. « (ابن سینا، ۱۳۷۵، ص ۳۰۸ و ابن سینا ۱۹۵۲م: ۹۸). تشخص نفس از طریق هیئاتی است که به واسطه مبدأ تشخص آن (بدن) به آن لحوق می‌یابد. و این هیئات موجب اختصاص نفس به آن بدن - که مبدأ هیئات یاد شده است - می‌شود. بنابراین، بدن و هیئات مختص به آن عامل اختصاص و تعلق یک نفس خاص هستند.

ابن سینا بیان می‌کند بدن (مزاج خاص)، صالح و شایسته نفس و مملکت و آلت نفس است (یعنی نفس می‌تواند در آن تصرف کند و آن را به عنوان ابزار فعل به کار گیرد)، بنابراین، این بدن و مزاج موجب استحقاق حدوث نفس از ناحیه مبادی عالی شده است. به همین جهت در نفس - نفسی که با این بدن حدوث یافته است - حالت و هیئت نزاع و کشش نسبت به آن (یعنی بدن و مزاج یاد شده)، استعمال آن، اهتمام، اشتغال به آن و جذب شدن به سوی آن ایجاد می‌شود. این حالت موجب اختصاص نفس به آن بدن و انصراف نفس از سایر اجسام غیر از این بدن می‌شود (ابن سینا، ۱۳۶۴: ۳۷۷).

به اعتقاد شیخ، علل مفارقه که افاضه کننده نفوس اند و نیز مواد (که شرط حدوث نفوس اند)، با هریک از آن‌ها (نفوس) نسبت واحدی دارند بنابراین، صدور و حصول نفسی دون نفس دیگر، به سبب مخصصی است که وجود این نفس را مرجح گردانیده. وی بیان می‌کند که آنچه باعث

هرگاه در ماده استعداد و آمادگی پدید آید صورت از ناحیه مفارقات، حادث و افاضه می‌شود زیرا در آنجا منع و بخلی نیست. بنابراین، صدور و حدوث اشیاء از واهب الصور واجب است. بنابراین، هر زمان که مزاجی صالح و شایسته نفس پدید آید ضرورتاً نفس حادث می‌شود (همان: ۶۷).

۲- تكثر و تمايز و تعین نفوس، که شرط وجود و حدوث آن‌هاست از ناحیه بدن است و در هنگام حدوث نفس، بدن است که عامل تمايز و تعین نفس می‌شود: «و لیست (النفوس) متغیره بالماهیه و الصوره، لأن صورتها واحده. فإذا إنما تتغیر من جهه قابل الماهیه أو المنسوب إليه الماهیه بالإختصاص، و هذا هو البدن. « (ابن سینا، ۱۳۶۴: ۳۷۵). بدن با خاصیت تمیز بخشی و تعین دادن به نفوس، موجب کثرت و تمايز و به دنبال آن موجب ضرورت تحقق و حدوث نفس می‌شود.

ابن سینا در مبدأ و معاد به نقش بدن در تمايز و تكثر نفوس تصریح می‌کند: «... فینبغی أن یکون اختلافها (اختلاف نفوس در بدو حدوث) به سبب الأبدان التي لها و لأجلها تكثر. ثم إذا تكثر في الحدوث معها (مع الأبدان) صار لكل واحد منها (من النفوس) ذات علی حده، و أيضا إکتسبت هیئات مادیه بها تتغیر... فقد وجب أن النفس الانسانیة علل تكثرها ابدان انسانیة.» (ابن سینا، ۱۳۶۳: ۱۰۸). مطابق این عبارت، علاوه بر تمیز بخشی و تكثر بخشی در هنگام حدوث، عامل تمايز بعدی نفوس در طول حیات نیز بدن و هیئات بدنی است.

۳- بدن و مزاج بدنی خاص موجب تعلق و اختصاص یک نفس خاص می‌شود: «لابد أنها

اولویت صدور نفسی دون نفس دیگر شده است و به عبارتی عامل تخصص دهنده ماده به یک نفس خاص، مزاج است. و به سبب مزاج است که وجود نفسی خاص برای این ماده و بدن ترجیح یافته است (ابن سینا، ۱۴۰۴:ق:۱۱۱-۱۱۲).

مزاج و زمینه خاص بدنی در استحقاق و تعلق نفس موثر است، به اعتقاد ابن سینا هر بدنی با مزاج خاص ماده خودش زمینه‌ساز افاضه یک نفس خاص می‌شود که مناسب تعلق و تدبیر چنین ماده‌ای است و بدن‌ها برای پذیرش نفوس، علی السویه نیستند. (ابن سینا، ۱۳۶۴: ۱۸۹ و ابن سینا ۱۳۷۵: ۳۱۸-۳۱۹). مسیر و کیفیت تشکیل هر بدن باعث می‌شود که مزاجی خاص خود داشته باشد به تبع تفاوت مزاج‌ها، بدن‌ها یکسان نخواهند بود و به تبع تفاوت ابدان، نفوس متفاوت خواهند بود و هر بدنی منحصرًا برای قبول نفس مناسب خود، قابلیت دارد (ابن سینا، ۱۳۶۳: ۱۰۸). بنابراین، بدن‌ها و مزاج‌ها متفاوت‌اند و نسبت به نفوس مختلف علی السویه و لاقتضا نیستند. بدن هر یک از انسان‌ها ترکیب خاص و مزاج مخصوصی دارد و به همین سبب است که بدن انسان، نفس خاص خودش را متعین می‌کند.

۴- مبادی استکمالات بعدی نفس، به همین ماده اولیه بدن وابستگی تام دارد و به واسطه ماده اولیه بدن است که کم و کیف فعالیت نفس در افعال و اکتسابات بعدی مشخص می‌شود: «... و تکنون مبادی الإستکمال متوقعه لها بوساطته، و یکون هو بدنها.» (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۳۰۸). چنانکه متن عبارت گویاست رسیدن نفس به کمال به واسطه بدن است.

از نظر ابن سینا دلیل تعلق گرفتن یک نفس خاص به جسم و بدن خاص، این است که فعل آن نفس به وسیله این جسم و در این جسم انجام می‌شود و این امر بدین سبب است که نفس اگرچه از حیث ذات مجرد است اما از نظر فعل نیازمند به ماده و بدن است و اگر نفس از حیث ذات و فعل، هر دو، بی نیاز و مفارق از جسم خود بود، نفس همه اجسام می‌شد نه نفس این جسم خاص (ابن سینا، ۱۳۶۴: ۶۵۸). هر نفسی به واسطه جسم خود به انجام افعال و اکتساب کمال می‌پردازد. بنابراین، نفس در رسیدن به برخی از کمالات خود محتاج و نیازمند به بدن است. «... و إحتاجت أيضا إلى البدن لتنال به بعض استکمالها» (ابن سینا، ۱۴۰۴:ق:۱۷۶).

۵- تعلق و اختصاص یک نفس به یک بدن خاص امکان تعلق گرفتن سایر نفوس به این بدن یعنی تناسخ را رد می‌کند. زیرا نفس به هنگام حدوث ابدان و تهیؤ بدن مناسبتش از ناحیه علل مفارقه افاضه می‌شود و هر بدنی ذاتا مستحق نفسی مخصوص به خود است بنابراین، افاضه نفس از ناحیه علل مفارقه به نحو وجوب و ضرورت است و به نحو اتفاقی نیست که هر نفسی بتواند به هر بدنی تعلق بگیرد از همین رو قول به تناسخ صحیح نیست.

چنانکه شیخ می‌نویسد: «کَلِمَا حَدَثَ مَزَاجٌ صَاحَ لِنَفْسٍ فَأَحْدَثَ لَا مَحَالَةَ نَفْسًا، أَوْ إِسْتَعَدَّتْ مَادَّةً لِقَبُولِ صَوْرَةٍ نَارِيَةٍ أَوْ هَوَائِيَّةٍ أَوْ مَائِيَّةٍ أَوْ أَرْضِيَّةٍ حَدَثَتْ فِيهَا تَلَكُ الصُّورِ مِنَ الْمَبَادِي الْمَفَارِقَةِ، فَالْقَوْلُ بِالتَّنَاسُخِ يَبْطُلُ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ.» (ابن سینا،

نفس این بدن هم از پرداختن به هر جسم دیگر ابا دارد: «و تكون فی جوهر النفس الحادثة مع بدن ما... هیئه نزاع طبیعی الی الاشتغال به و استعماله و الاهتمام باحواله و الانجذاب الیه، تخصصها و تصرفها عن کل الاجسام غیره» (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۳۰۸). یعنی در جوهر نفسی که با یک بدن حادث می‌شود... میل و گرایش طبیعی برای توجه و اهتمام به احوال این بدن و نیز به کارگیری آن وجود دارد و این گرایش، نفس را از توجه و پرداختن به هر جسم دیگر باز می‌دارد و مختص همین بدن می‌سازد. بنابراین، هر بدنی با مزاج و ترکیب و استعداد خاصی که دارد آماده دریافت و افاضه یک نفس خاص از ناحیه واهب الصور است و این قول که یک بدن دو نفس داشته باشد یکی نفسی که حادث شده و دیگری نفسی که از جانب واهب الصور به آن افاضه شده، یعنی قول به تناسخ، باطل است.

نقش و آثار بدن در حدوث نفس از دیدگاه

ملاصدرا

انتخاب دیدگاه جسمانیه الحدوث بودن نفس از جانب ملاصدرا، به خوبی نشان دهنده اهمیت اساسی بدن در حدوث نفس است. دقت در لفظ "جسمانی"، خود به خود بدنی بودن و جسم بودن نفس در آغاز خلقت و حدوث را می‌رساند. این دیدگاه در مسائل فلسفی مهم دیگر مانند ارتباط نفس و بدن مؤثر واقع شد؛ ملاصدرا نفس و بدن را از یکدیگر جدا نمی‌داند و رابطه میان آن‌ها را ذاتی و وجودی می‌داند. وی معتقد است که نفس در ابتدای وجودش صورتی مادی و جسمانی و

۱۴۰۴ق: ۲۹). هنگامی که ماده مستعد قبول صورتی شد ذاتا و ضرورتا مستحق افاضه صورت از ناحیه مفارقات می‌شود و جایز نیست که دو صورت به یک ماده مستعد افاضه شود. یکی صورتی که به حسب استحقاق به آن افاضه شده و دیگری صورتی که با تناسخ به آن انتقال می‌یابد. شیخ می‌گوید حال بدن نیز چنین است بنابراین، جایز نیست که بدن دارای دو نفس باشد. بنابراین، تناسخ باطل است (همان: ۶۷).

حدوث نفس از ناحیه مفارقات بر سبیل اتفاق و بخت نیست بلکه به سبب استحقاق بدن مستعد و به نحو وجوب و ضرورت است و استعداد و آمادگی ابدان، موجب افاضه وجود نفس از ناحیه علل مفارقه می‌شود. «أن تهیؤ الأبدان یوجب أن یفیض وجود النفس لها من العلل المفارقه و ظهر من ذلك أن هذا لا یكون علی سبیل الإتفاق و البخت، حتی یكون وجود النفس الحادثة لیس لإستحقاق هذا المزاج نفسا حادثة مدبره.» (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۳۱۸-۳۱۹ و ابن سینا، ۱۳۶۴: ۳۸۶-۳۸۷).

ابن سینا در رساله "اضحویه" می‌نویسد: «نفس و تن به هم حادث شده اند و پدید آمده که چون مزاج شایسته، حادث شود واجب باشد حدوث نفس مر آن تن را و پیوند میان ایشان اتفاقی نیست بلکه ضروری است و چون چنین باشد تناسخ محال بود. زیرا که هرگاه که مزاجی شایسته حادث شد، به ضرورت، نفسی واحد با وی حادث شود و با وی پیوند گیرد.» (ابن سینا، ۱۳۸۸: ۵۸۰). علاوه بر این، به سبب جذب و انجذاب بین نفس و بدن،

ملاصدرا در **اسفار** می‌نویسد: «... نفس دارای شئون و نشأت فراوانی است... و بعضی از نشأت آن بر بدن متوقف است و استعداد بدن، شرط وجود این نشئه می‌باشد یعنی نشأت پست و طبیعت کونیه...» (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۸: ۴۰۲).

نفس در آغاز حدوثش، حکم طبایع منطبع در ماده را دارد. نفس اولاً صورت یکی از موجودات جسمانی است و در قوه اش، قبول صور فعلیه نهفته است. بدن در ضمن حرکت و تحوّل مستمرّش هر لحظه و هر دم صورتی کامل‌تر می‌یابد و در مرحله‌ای چنان می‌شود که کمال بعدی آن دیگر کمال و صورتی جسمانی نیست بلکه کمالی روحانی و معنوی است. (ملاصدرا، ۱۳۹۱/الف: ۳۳۱-۳۳۲). بنابراین، بدن زمینه و بستری جسمانی است که با طی کردن مراحلی موجب پیدایش نفسی می‌شود که ذاتاً روحانی است هرچند در بدو حدوث جسمانی است.

۲- بدن و عوارض بدنی موجب کثرت و تمایز نفوس و تحقق و حدوث آنها می‌شود. عروض عوارض غریب (که عامل تکثراند) بر نفس به سبب بدن و ماده بدنی است زیرا عروض هر عارض غیر لازمی محتاج به قوه قابله و استعدادی سابق است و جهت قوه و استعداد به چیزی بر می‌شود که به حسب ذات، قوه صرف باشد که به صور مقوم آن متحصّل شود و چنین چیزی هیولای اجسام است (یعنی ماده و بدن) (ملاصدرا، ۱۳۸۰: ۴۱۸-۴۱۹، و همو ۱۳۸۶: ۸۶۷). صدرالمتألهین تصریح می‌کند تمایز نفوس از یکدیگر در بدو حدوث، به سبب لواحق است که ناشی از ماده (بدن) است زیرا نفوس از جهت حدوث جسمانی

حال در ماده است (به این معنا که از بدن جدا نیست و همان بدن است) (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۸: ۱۲-۱۳).

بر خلاف ابن‌سینا که بدن را علت بالعرض نفس می‌داند، ملاصدرا معتقد است که بدن علت مادی نفس است: «إن البدن عله مادیه للنفس بما هی لها وجود نفسانی» (همان: ۳۸۳) با توجه به این نوع رابطه میان نفس و بدن روشن می‌شود که نفس در تشخص و نفسیت خود محتاج به بدن است و بدن نیز در وجود خود نیازمند نفس است.

در توضیح نیازمندی‌های نفس به بدن در ناحیه حدوث و به عبارتی در بیان نقش و آثار بدن در حدوث نفس از دیدگاه ملاصدرا، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- به اعتقاد ملاصدرا بدن زمینه و بستر حدوث نفس است. نفس در آغاز خلقت و پیدایش خود برخواسته از یک بستر مادی است که در اثر حرکت جوهری استکمالی رو به سمت کمال پیش رفته و به درجه نفسیت رسیده است و بدون وجود چنین بستر جسمانی (یعنی بدن)، تحقق و وجود نفس امکان‌پذیر نیست. بنابراین، از دیدگاه ملاصدرا بدن زمینه حدوث و تحقق وجود نفس است: «نفس انسانی را از آغاز تکون و پدید آمدنش تا آخر غایتش مقامات و درجات بسیاری است و دارای نشئات ذاتی و اطوار و مراتب وجودی است. تعلق وی در اولین نشأه به جوهری جسمانی است، سپس، انک اندک شدت می‌یابد و در مراتب خلقت تطور و دگرگونی پیدا می‌کند تا آن که به ذات خویش تقوم پیدا می‌کند (از بدن و جسم مجرد می‌یابد)». (ملاصدرا، ۱۳۹۱/ب: ۳۳).

برای آن‌ها جز با به کار گیری آلات (بدن و اعضای آن)، امکان پذیر نیست (همان: ۳۸۰-۳۸۱). ملاصدرا معتقد است نفس دارای اطوار وجودی مختلفی است؛ یک نوع وجود در عالم عقل دارد و یک نوع وجود در عالم طبیعت و حس دارد. بسیاری از خیرات و کمالات وجود دارد که امکان تحصیل و به دست آوردن آن‌ها برای نفس جز با فرود آمدن به ابدان و به کارگیری آلات، امکان پذیر نیست (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج: ۸: ۴۰۶).

۵- ابطال تناسخ، یکی از لوازمی است که قول به حدوث نفس و تعلق نفس به بدن خاص خود، به دنبال دارد. به اعتقاد ملاصدرا هر بدنی یک نفس دارد که به هنگام استعداد و آمادگی آن بدن، به ضرورت و بدون فاصله زمانی از ناحیه بخشنده (واهب الصور) بر آن افزوده می‌شود مانند فیضان خورشید بر قابلی که مقابل آن است. حال اگر به گونه تناسخ، نفس دیگری به این بدن تعلق گیرد مستلزم این است که یک بدن دو نفس داشته باشد که این امر محال است (ملاصدرا، ۱۳۸۲، ج: ۹: ۱۶). ملاصدرا مطابق مبانی خودش بیان می‌دارد که نفس و بدن در تغییر و تحول و حرکت به سمت کمال پیش می‌روند و با طی کردن هر مرحله، کمالات بالقوه آن‌ها بالفعل می‌شود. حال اگر نفسی به بدنی تعلق یافت و قوای آن با آن بدن به فعلیت رسید، محال است که بار دیگر این نفس به ماده بدنی دیگر تعلق یابد چون مستلزم بازگشت نفس از کمال و فعلیت به نقص و قوه است و این امر محال است (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۱۴۸-۱۴۹).

باتوجه به عباراتی که از ابن‌سینا و صدر المتألهین نقل کردیم روشن می‌شود که بدن در

و در حکم صورت‌ها و طبایع مادی اند و به سبب ممیزات جسمانی تکثر می‌یابند: «النفوس الهیولانیة یتیمز بعضها عن بعض بلواحق حاصله لها بسبب الماده، لأن النفوس جسمانیة الحدوث حکمها حکم الصور والطبائع المادیة المتکثره بسبب ممیزات جسمانیة» (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج: ۸: ۳۹۵). وی در اسرارالآیات می‌نویسد: «و اعلم أن اختلاف افراد الإنسان بحسب هذا النشأه اختلاف بالعوارض». یعنی اختلاف افراد انسانی در نشئه و حیات دنیوی به حسب عوارض است (که ناشی از ماده و بدنی است که حامل و قابل این عوارض است) (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۱۳۹). بنابراین، ماده (بدن) و عوارض مادی موجب تکثر نفوس و تمایز آن‌ها از یکدیگر و در نتیجه مرجح حدوث نفس می‌شود.

۳- تعلق و اختصاص نفس به بدن مانع از تعطیلی وجود آن است زیرا نفس صورتی است که تعلق به تدبیر بدن دارد و دارای قوای مختلف است و اگر این نفس متعلق به بدن نباشد، تعطیلی و بی‌کار ماندن قوای آن لازم می‌آید (که محال است) (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج: ۸: ۳۸۶). در اصل نفسیت نفس با تعلق یافتن به بدن و تدبیر بدن و به کارگیری آن، معنا می‌یابد در غیر این صورت نفس اگر فارغ از تدبیر بدن باشد دیگر نفس نیست بلکه عقلی از عقول است.

۴- بدن برای نفس آلت و ابزار استکمال و اکتساب فضایل وجودی است. ملاصدرا در بیان اقسام تعلق^۳، یکی از انحاء تعلق نفس به بدن را تعلق به حسب استکمال می‌داند؛ نفوس در مبادی و آغاز تکوینشان (در ابتدای حدوث)، از کمالات و صفات وجودی خالی اند و اکتساب این کمالات

جسم خاص یعنی بدن نباشد، نفس اضافه نمی‌شود. مطابق دیدگاه ابن سینا بدن شرط حدوث و تحقق وجود نفس است و بدون وجود چنین شرطی، نفس حادث نمی‌شود. ملاصدرا بدن را زمینه و بستر حدوث نفس می‌داند که بدون وجود چنین زمینه مادی، وجود و حدوث نفس امکان‌پذیر نیست.

(۲) تعیین بخشیدن و متمایز کردن نفوس حادث از یکدیگر: بدن و عوارض مادی و بدنی موجب کثرت و تمایز نفوس از یکدیگر و به دنبال آن موجب تعیین و تحقق وجود نفس اند. زیرا مطابق این قاعده فلسفی «الشیء مالم یتعین لم یوجد»، شیء تا تعیین نیابد موجود نمی‌شود بنابراین، نفوس برای موجود شدن نیازمند تعیین یافتن اند و بدن و عوارض بدنی موجب تکثر و تعیین نفوس اند.

(۳) منع تعطیلی وجود نفس: نفس صورتی است که متعلق به تدبیر بدن است و نفسیت آن در ارتباط آن با بدن معنا می‌یابد، اگر نفس وجود داشته باشد اما بدنی نداشته باشد و به بدن تعلق نگیرد و مدبر بدن نباشد، مستلزم تعطیلی وجود آن و قوایی است که دارد. بنابراین، بدن مانع از تعطیلی وجود نفس و قوای آن است.

(۴) عامل و آلت بودن برای استکمال نفس: برخلاف عقول، نفس موجودی است که مجرد تام نیست و در انجام افعال و اکتساب کمالات نیازمند بدن و آلات بدنی است. حصول و دستیابی به بسیاری از کمالات و خیرات برای نفس جز با تعلق گرفتن به بدن و استعمال بدن و آلات آن امکان‌پذیر نیست.

(۵) ابطال تناسخ: از آنجایی که هر بدنی مقتضی

حدوث نفس نقش تعیین کننده ای دارد و نفس در حدوث و تحقق وجود خود نیازمند به بدن است. البته این نیاز یک جانبه نیست و بدن نیز از ابتدای حدوث نفس برای کامل شدن خود و به جهت تالیف و ترکیب و جمع عناصر سازنده اش در کنار هم، نیازمند نفس است. به تعبیر دیگر نفس از بدو حدوث، حافظ و جامع و مؤلف و مرکب عناصر بدن و مدبر و استمرار بخش نظام صحیح و مناسب حاکم بر بدن به شمار می‌رود (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۴۶-۴۵).

نتیجه گیری

انسان تشکیل شده از دو بعد متمایز است که هر کدام دارای اهمیت، نقش و آثار مخصوص به خود است. اگرچه نفس اصلی‌ترین جزو وجود انسان است، بدن نیز به عنوان یکی از ابعاد وجودی انسان، دارای نقش و تأثیرات فراوان و مهمی است؛ یکی از مواضعی که بدن در آن نقش اساسی ایفا می‌کند مرحله حدوث نفس است. در مورد کیفیت حدوث نفس دیدگاه‌های متفاوتی ارائه شده از این میان در بررسی دیدگاه ملاصدرا (جسمانیه الحدوث بودن نفس) و ابن سینا (روحانیه الحدوث بودن نفس)، با وجود اختلافات اساسی که به لحاظ مبنا شناختی دارند، می‌توان به نقش‌ها و تأثیرات بسیار مهمی برای بدن در این مرحله پی برد؛ از جمله تأثیرات بسیار مهم بدن در حدوث نفس از دیدگاه ابن سینا و ملاصدرا عبارتند از:

(۱) مهم ترین نقش و اثر بدن در حدوث نفس این است که: ابن سینا و ملاصدرا هر دو معتقدند که حدوث نفس به وسیله بدن است و اگر این

_____ (۱۳۷۹):

الإشارات و التنبیها، قم، دفتر نشر کتاب.

_____ (۱۳۸۸): رساله

اضحویه (مندرج در مجموعه رسائل ابن سینا)،
مترجمی نامعلوم، قم، آیت اشراق.

_____ (۱۳۷۵): النفس

من کتاب الشفا، تحقیق آیت الله حسن زاده آملی،
قم، موسسه بوستان کتاب.

_____ (۱۹۵۲م):

احوال النفس - رساله فی النفس و بقائها و
معادها، حقه و قدم إليه احمد فؤاد الإهوانی،
قاهره، دار احیاء الکتب العربیه.

_____ (۱۴۰۴ق): التعليقات،

حقه و قدم له الدكتور عبدالرحمن بدوی، قم،
مکتب الأعلام الإسلامی.

_____ (۱۳۶۳): المبدأ

والمعاد، باهتمام عبدالله نورانی، تهران، موسسه
مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل شعبه تهران با
همکاری دانشگاه تهران.

ذبیحی، محمد (۱۳۸۸): نقد و بررسی دیدگاه

ابن سینا و ملاصدرا درباره چگونگی پیدایش
نفس انسانی، فصلنامه علمی - پژوهشی اندیشه
نوین دینی، ش: ۱۶.

صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمدبن

ابراهیم (۱۳۹۱/الف): الشواهد الربوبیه، ترجمه و
تفسیر جواد مصلح، تهران، سروش.

_____ (۱۳۸۳): الحکمه

المتعالیه فی الأسفار الأربعة العقلیه (ج: ۸)، تهران،
بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

نفس مخصوص به خود است و هر نفسی جز با
بدن خاص خود به کمال نمی‌رسد، امکان این که
هر نفسی به هر بدنی تعلق یابد منتفی است.
بنابراین، تناسخ و انتقال نفوس به ابدانی غیر از بدن
اولیه خود، محال است.

یادداشت‌ها

۱- البته در برخی از رساله‌های عرفانی و نیز در
قصیده عینیه ابن سینا، قول به قدم نفوس مشهود
است. در آثار ملاصدرا نیز اعتقاد به وجود نفس
پیش از بدن مطرح است که بیشتر از آن به کینونت
جمعی عقلی و وجود علمی و عقلی تعبیر شده
است.

۲- رساله "احوال النفس" (ص: ۹۸-۹۶)، "مبدأ
و معاد" (ص: ۱۰۷-۱۰۸)، رساله "اقسام نفوس"
(ص: ۳۱۷-۳۱۸)، "دانش نامه علایی" (ص:
۱۲۲-۱۲۳) و آثار دیگر.

۳- ملاصدرا در جلد هشتم اسفار اقسام تعلق را
بر شش قسم دانسته و تعلق نفس به بدن را در دو
قسم آن که ضعیف‌ترند می‌داند. برای توضیح بیشتر
بنگرید به: الاسفار الاربعه، ۱۳۸۳، ج ۸، الباب السابع،
فصل ۱، ص ۳۷۹-۳۸۱.

منابع

ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۶۴): النجات
من الغرق فی بحر الضلالات، ویرایش و دیباچه
محمد تقی دانش پژوه، تهران، انتشارات دانشگاه
تهران.

_____ (۱۳۷۸):

الإشارات و التنبیها، قم، دفتر نشر کتاب.

_____ (۱۳۶۰): اسرار الآیات،

تصحیح و مقدمه محمد خواجه‌ای، تهران، انجمن
اسلامی حکمت و فلسفه ایران.

_____ (۱۳۹۱/ب):

العرشیه، ترجمه و تصحیح محمد خواجه‌ای،
تهران، انتشارات مولی.

_____ (۱۳۷۵): شرح

اسفار (کتاب نفس)، قم، موسسه امام خمینی (ره).

_____ (۱۳۸۲): الحکمه

المتعالیه فی الأسفار الأربعة العقلیه (ج: ۹)، تهران،
بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

_____ (۱۳۸۰): المبدأ

والمعاد، قدمه و صححه السيد جلال الدين
الأشتیانی.

_____ (۱۳۸۶): مفاتیح

الغیب، تصحیح و مقدمه نجفقلی حبیبی باشراف
سید محمد خامنه‌ای، تهران، بنیاد حکمت اسلامی
صدرا.